

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادران عزیز و ارجمندم: اعضای محترم شورای مدیریت! السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

مطالبی فراوان هست که می‌خواستم برایتان بنویسم. اما به‌خاطر سبکتر شدن کار سنگین‌تان، تنها چند فقره را، انتخاب می‌کنم که فعلاً مورد نیازترند؛ و به‌صورت یک متن واضح می‌نویسم تا ابلاغ و انتقال دادنش به همه‌ی برادران و خواهران، آسان‌تر باشد. به امید مدد الهی، شرح و توضیح کافی، برای وقتی دیگر.

مطلب اول: برای یکی از عزیزان، به تناسب مبالغه‌اش در احترام، این داستان را تعریف کردم که: «دیوانه‌ی» یکی از مشایخ (اصطلاحی است که بعضی از فرق متصوّفه‌ی منطقه‌ی خودمان، تازگی‌ها، بکار می‌برند)، وارد مجلسی می‌شود که جمعی از اهل علم و دیگران، حضور داشته‌اند. می‌گوید: آی جماعت! بلند شوید؛ نامه‌ی حضرت شیخ را آورده‌ام. بهلول صفتی به‌نام «سهد عه‌زیزه شیّت» - به رحمت خدا شاد باد - پیش از هر عمل یا حرفی می‌گوید: جا کاکه گیان! نه‌گه نامه‌ی عه‌زرتی شیخ بی، هه‌ل سینه‌وه، نامه‌ی خودا هات چی بکه‌ین؟ مه‌گه‌ر خو‌مان بکوژین! راستی، برادرانم! اگر برای من نالایق بی‌ارزش، آن اوصاف و القاب را، به کار برید، برای بزرگواران، و - مثلاً - برای حضرت خاتم رسل -ص- چه می‌گویید؟ یکی از عزیزان واقعاً ارجمندم نوشته بود: «... به خدا بگو که ...»!!! ببینید: حتّی بنی اسرائیل بی‌رعایت، چنین عبارتی را، به کار نمی‌بردند؛ و حدّ اکثر، می‌گفتند: «أدعُ لنا ربّک!» دربارهِی عکس هم، بارها و بارها گفته‌ام: اگر در حدّ عکس یکی از دوستان و کسان، رعایت شود، بی‌اشکال است؛ و اگر بیشتر، ممکن است به «شرک»، منتهی شود. یاران عزیزم! «مَنْ حَامَ حَوْلَ الْحِمَى، يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ». هیچ حمایی، به اهمیّت حمای عقاید نیست، آن هم در «توحید». مبدا در حیاتم یا پس از مرگم، در قول یا عمل، تکریمی مبالغه‌آمیز کنید (و

مثلاً: چیزی بر قیرم بیفزائید غیر مأذون)، که زمینه‌ساز «تعُدّی از حدود خدا» باشد؛ و حتی تدریجاً به «شرک» خفی یا حتی جلی، بینجامد.

مطلب دوم: به‌راستی از آن همه اتلاف عمر، پشیمانم. اکنون از بحث‌های دور و دراز «ذهنی محض» جداً بیزارم، حتی از بحث‌های «فقهی» و «کلامی»؛ و حتی از بحث‌های «قرآنی» جز آنچه برای «تزکیه»^۱ باشد (اگر نیاز به سؤال ضروری، پیش آید - مانند استفتای اخیر هیأت محترم قضا و افتاء - یا اگر احتمالاً - تدریس یکی از علوم، لازم شود، ادای تکلیف، مرغوب^۲ عنه را، مطلوب می‌سازد). اگر کسی از خواهران و برادران عزیزم، سؤال داشت، در صورت تناسب، با یاران «مجموعه‌ی اخاء»، مطرح کند. به جواب لازم نرسید، از اعضای شوری، یا هیأت، بپرسد. و چنانچه باز نتیجه‌ی مطلوب حاصل نشد، برای این برادر ریش سفید (یا: ریش سفیدتر) بنویسد.

مطلب سوم: قبلاً نظرم را درباره‌ی مباحث «اجتهاد و تقلید»، شرح داده‌ام. خلاصه این‌که: هر فردی از ناآگاه‌ترین تا آگاه‌ترین، در زندگی جمعی، هم به اجتهاد، محتاج می‌شود هم به تقلید. منتهی، بالا و پایین بودن آگاهی در هر زمینه، سبب گسترده‌تر یا محدودتر شدن میدان نیاز به این یا آن در همان زمینه می‌گردد. پس، بدیهی است که با جواز «اجتهاد» و حتی لزوم آن در شرایط خودش، در فقهیات، مخالف نیستم. آنچه هست، مخالفتم با «سهل‌گیری فراوان» است، چندان که حتی ناآشنایان به علوم مبانی ضروری در شناختن کلمات و ترکیبات قرآنی و حدیثی، به اجتهاد در مسائل عملی دینی پردازند (که می‌توانید: سنگینی زیان آن را هم برای خود آنان و هم دیگران، تصوّر کنید)؛ همچون مخالفتم با «سخت‌گیری فراوان»، چنان که اهلیت‌داران قلبی و ذهنی هم، از اجتهاد حتی در مستحدثات، منع شوند. اگر «تقوی» و «علم به مبانی و مقاصد حتی در حدّ موضوع» و «فهم» و «ذوق»، جمع شدند، آنگاه، اجتهاد به تناسب شرایط، جایز است، یا واجب؛ و الا، حرام. (اما همچنان که بارها، لفظی، و کتبی در جزوه‌ی اوّل یا دوم «دین و انسان» بحث شده، تا زمانی که عامل وحدت

۱- این، به معنای غیر لازم بودن بحث‌های دیگر نیست. بلکه بخاطر توجه به اصل «الْأَهْمُّ، فَالْأَهْمُّ» به نسبت حال خودم و

شما و دیگران است.

امت یعنی: «شوری» - با آن معنی که می‌دانید - وجود ندارد، باید: اجتهاد، با جستن طرق و وسائل جلوگیری از رفتن به سوی «تفرق بیشتر» حتی در شرعیات، و حتی در تنها سیاسات، همراه باشد. هرگاه با مدد الهی، مجدداً شورای اولی الامر تشکیل گردید، آنگاه است که: دیگر، «اختلاف نظر» لازم از اجتهاد، نه عامل درد شرک آلود تفرق، بلکه «رحمت» است و، عامل نیرومند حرکت مثبت امت). بنابر آنچه گذشت:

اولاً: احتیاط مرسوم چند قرنه‌ی منطقه را، که به فارغ التحصیلان علوم و معارف اسلامی، تنها اجازه‌ی «افتاء» - آن هم به راجح مذهب - می‌دادند و، «تدریس» (نه اجتهاد)، بالفعل، لازم‌الرعیه می‌دانم؛ و به کسی، اجازه‌ی اجتهاد نمی‌دهم نه در مذهب، و نه بین المذاهب، و نه آزاد (یعنی: استنباط مستقیم احکام با کمک ادله‌ی اجمالی از «ادله‌ی تفصیلی»). شاید: ۱- هم اکنون، کسانی، واجد شرایط باشند؛ و من آشنایی کافی با آنان نداشته باشم؛ و ۲- به امید مدد الهی، بسیاری از عزیزان هم مسیرم برسند به درجاتی که بنده از شاگردیشان بهره گیرم [در اینجا مناسبت دارد به این واقعیت اشاره کنم که: سابقاً که ناپخته‌تر بودم، لذت می‌بردم از اینکه: نکته‌ای تازه را درک کنم. اما الآن که کمی بر «خودخواهی»، غالب شده‌ام، آرزو دارم: یافته‌ام را بروز ندهم - مگر در صورت لزوم - تا در جایی، از «ثقه‌ای» بینم. و چه اندازه آرزو می‌کنم که: یکی از عزیزانم، یا هر مسلمانی دیگر، آشنا یا ناآشنای بالفعل، در هر جای دور یا نزدیک، به جایی برسد که: در کلّ حرکت دینی، با تمام اطمینان و آرامش خاطر، از پیرویش، لذت برم!]

ثانیاً: قرن‌ها است که: متأسفانه، در اکثر مناطق، «اجازه‌ی روایت حدیث»، متروک شده؛ و هر کس، با مختصری آشنایی، حدیث روایت می‌کند؛ یا حتی به حدیث، فتوی می‌دهد (که این، به معنی بالاترین درجه‌ی اجتهاد است یعنی: اجتهاد آزاد^۱). اما اگر کسی، رأی مرا بخواهد، به کسی، اجازه‌ی «روایت مطلق» را نمی‌دهم (روایت تنها نه فتوی، که شأنی بالا دارد)، مگر پس از اطمینان به تقوی و به فهمش، و به تسلطش در علم به قرآن و در شروط اعتماد به روایت (که این شروط، فراوان است). زیرا «روایت تنها» هم، گاهی، مساوی است

۱- دیگر دوست ندارم: اصطلاح «اجتهاد در دین» را بکار برم. زیرا شبهه انداز است.

با همان فتویٰ به حدیث (= اجتهاد آزاد) در فقهیات؛ و گاهی هم مساوی است با: نسبت دادن سخنی مخالف دین، در فقهیات یا غیر آن، به رسول بزرگوار رحمت -ص-! و راستی، آیا محبّ صادق آن حضرت، به چنین بی‌ادبی و چنین معصیت و چنین خیانتی، راضی خواهد بود؟ (اما ممکن است: گاهی با روایت محدود یعنی: روایت تعدادی معین از احادیث، موافقت کنم)

مطلب چهارم: قبلاً درباره‌ی تنها رفتار مردان با زنان، تذکراتی داده بودم. نپرداختن به بحث از روش مثبت زنان، به معنی بی‌نیازی آنان از تذکر نیست. در بینش ما -مسلمانان- مرد و زن، از نفس و ماهیتی واحدند با «ذاتیات» و «اعراض عام» همانند. اگر احوال جامعه‌ای، موجب عدم سلامت روحیات هر کدام گردید، دیگری نیز، معمولاً گرفتار می‌گردد (هر چند با تفاوت نوع و درجه‌ی گرفتاریها. زیرا ممکن است: به تناسب شرایط خاص اجتماعی، یا روانی متناسب با تفاوت «وظایف» و «جسمیات» (که این دو، متناسب هم‌اند)، «خاصه‌هایی» متفاوت را دارا باشند). اما چون در جوامع گرفتار اخلاق مادی، معمولاً بُرد با «ماده» است (به معنی اعم)، و «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ»، مردان -که به تناسب همان شرایط، و جسمیات و وظایف، قوی‌ترند- اگر فردی، هر چند از نظر عقیدتی واقعاً مؤمن، دارای اخلاق مادی باشد، از قوی‌تر بودن، برای ناز فروختن و، زورگویی نسبت به زن، استفاده می‌کند! (حتی ممکن است: نسبت به فرزندان خردسال هم که «فعلاً» ضعیف‌تر از پدرند!) به این دلیل بود که: برادران را، بیشتر نیازمند تذکر دیدم (آخر هر چند صمیمانه بخواهیم: پیرو اسلام باشیم، و حتی در عقاید و افکار، اصلاح شده باشیم، باز پیمودن مسافت طولانی مابین «اخلاق مادی» تا «اخلاق دینی» - که «تزکیه»، ثمره‌ی آن است - کاری است وقتگیر و دشوار). ولی اکنون برای دختران و خواهران عزیزم هم، چند تذکر را ضروری می‌دانم:

در هرگونه رفاقت دو نفر -خواه زن و شوهر، یا غیر آنان- «بهترین، و خوشبخت‌ترین رفیق، آن است که: رفیق را در جهت کمالات، حرکت دهد». همان‌گونه که: مرد پیرو واقعی قرآن، آن است که: «خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ» باشد، زن پیرو واقعی قرآن هم، آن است که: برای شوهر و فرزندان، با محبّت و دلسوزی، تشویق‌گر به «تقوی» و «محبت» و «صله‌ی رحم و روابط»، و

«صبر و استقامت» باشد؛ نه اینکه آنان را، با بدگویی از دیگران، یا حسد به این و آن، و امثال این رذائل و بی‌شخصیتی‌ها، به سیاه‌دلی و، بدخویی و، قطع رحم و رفاقت و، «هه‌لپه‌هه‌لپ» برای مادیات به خاطر «تجمّل و زیاده‌طلبی»، و کم‌تحمّلی در برابر سختی‌ها و گرفتاری‌ها و، رقابت پست با مال‌داران، گرفتار کند. امیدوارم همین «اشاره‌ی تمام کوتاه»، برای همه‌ی خواهران و دختران ارجمندم که خود را پیرو مکتب قرآن می‌شمارند، کافی باشد. زیرا درست گفته‌اند که: در غالب امور، «عاقلان را، اشاره‌ای کافی است». در اینجا این مسأله‌ی مهمّ را هم اضافه کنم که: تکلیف مسلمان، ترک آمد و شد با خانه‌ی یتیمان، به‌خاطر حذر از تحمیل خرج به آنان نیست. بر عکس: به منظور جبران خلاء محبّتی، و مراقبت در پرورش سعادت‌مندان‌شان، نوازش و، آمد و شد را باید بیشتر کند. امّا با روشی عادی، نه تحقیرآمیز و دل‌شکن، بکوشید که: کمتر، تحمیل خرج کنید؛ و به هر صورت که پذیرایی لازم آید، در نظر داشته باشید: به طریقی احترام‌آمیز، و به‌طور تقریب، هزینه‌ها را جبران کنید که اجرتان، بسیار عمده خواهد بود. تعبیر خواب یکی از برادران که: «در خواب به حضور مبارک حضرت رسول -ص- شرفیاب شده بود؛ و آن سرور، مبلغی از پول آن برادر را، برداشته بودند»، همین است (امّا اینجا، مناسب تفصیل نیست).

مطلب پنجم: می‌دانید که: حاصل شدن «اعتماد درست و بجا» به اشخاص، در طول تجربه و رفاقت پیش می‌آید. رفاقت طولانی من با بعضی از یاران قدیمی -که بسیاری، از دوران کودکی‌شان شروع شده-، موجب این اندازه از اعتماد گردیده که: اگر در موضوعی، با آنان مشاوره کنم، می‌دانم: آنچه را که می‌دانند -خواه درست بدانند یا نادرست- صادقانه بیان می‌کنند. کاکه سعدی و کاکه فؤاد و کاکه ماجد و کاکه هادی از جمله‌ی آن یاران هستند. امّا این اعتماد، به معنی تصوّر بی‌عیبی نیست. و می‌دانم که بعضی از آنان، تلاشی بسی کمتر از دیگران دارند و؛ مشقّت کمتر کشیده‌اند (آخر «صداقت»، صفتی است جدا از این امور مهمّ). و نیز می‌دانم که: در میان عزیزان هم‌مسیر -برادران یا خواهران- غیر از عدّه‌ای دیگر نیز که می‌شناسم، ممکن است: ده‌ها و صدها نفر باشند کاملاً با صداقت و شایسته‌ی اعتماد.

ولی چون «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»^۱، بشر محدود الإدراک، بدون رفاقت و تجربه‌ی لازم، نمی‌تواند به: «واقعیت‌های یقینی» هم، پی برد. اما دلیل اینکه: در ملاقات‌ها، معمولاً با چهار نفر مذکور، دیدار دارم، شرایطی است که وجود دارد. اگر در زندان سنندج یا هر شهر دیگر بودم، معلوم است که: دیدارهای ملاقات، با کسانی دیگر از یاران مورد اعتماد - که الحمدلله، زیادند، و خدا بیشترشان کند- پیش می‌آمد. پس، این اعتماد، و این دیدارها، موجب تحریک حساسیت، و یا - خدا ناکرده - سوءظن نگردد. دل مسلمان، پاک است از بسیاری از گمان‌ها. زیرا ممکن است بعضی از آن بسیار، «گناه» باشد؛ که گناه، او را پست و کوچک می‌کند؛ و از محبوبیتش نزد خدا و محبوبان خدا می‌کاهد. و اگر گرفتار چنان آلودگی قلبی - در این مورد خاص - یا هر مورد دیگر - بوده‌اید، بکوشید: با پشیمانی و توبه‌ای صمیمانه و نصح، دوباره، «دل» خود را جلا دهید. بدانید که: محبت و، حسن ظن بی‌مورد، برای «قلب»، ضرر ندارد؛ حتی خیر هم دارد (هر چند ممکن است: گاهی، اگر با «حذر»، همراه نباشد، ضرر مادی، از آن بار آید. اما اگر با «حذر» همراه گردید، این ضرر هم پیش نمی‌آید).

مطلب ششم: همه می‌دانیم که: حفظ صحّت، از مهمترین واجبات است؛ و می‌دانیم که: در وظیفه‌ی حیاتی «نظافت»، نظافت خوراک و ملابسات آن، مقدم است بر همه. من هم، در زندان‌های عمومی، با شنیدن اظهار نظرهای آگاهان (که در آنجا، به خلاف حالت کاسب کارانه‌ی بعضی از پزشکان، همه‌گونه معلومات خود را، صادقانه، عرضه می‌کنند. و ممکن است: اثر اخلاق مادی در آنجا، تحریک‌شان به رقابت در «هر چه درست‌تر گفتن» کند!)، دانسته‌ام که: ظرف روحی، نظافت بردار نیست و؛ موادی زینبار از آن، وارد غذاها می‌شود که ممکن است: تدریجاً به سلامت جسم بعضی، صدمات عمده بزند. بنابراین مسلمات، سفارش می‌کنم که: بکوشید، ولو با تعاون، و حتی با کمک مکتب به کم‌دست‌ها، همه‌ی پیروان مکتب، به‌جای ظروف روحی (که سابقاً چون به مضرّاتش، آگاه نبودم، به دلیل ارزانی و غیر شکستنی بودن، طرفدارش بودم) ظروف دیگر، و خصوصاً ورشوی - که از مس تمیز کرده هم، تمیزتر است و ممکن است خیلی گران‌تر هم نباشد - تهیه کنند. درست است که: گران

۱- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۷۹

قیمت است؛ اما اگر عمر طولانی آن را به حساب آوریم، در مقایسه با ظروف ملامین هم - که بالنسبه تمیز است؛ اما نه مانند ورشو-، خیلی ارزان در می‌آید. زیرا اگر با کارد و سایر برنده‌ها و خراش‌زن‌ها، خراش نیابد، معمولاً تا نسل‌ها، خراب نمی‌شود. و در هر حال، چون شرعاً جایز نیست، استفاده از ظروف روحی - جز در اضطرار -، ادامه یابد، نباید قیمت‌ها را مقایسه کرد (واردان به «اصول»، این مسأله را توضیح دهند). اگر به مقدار زیاد سفارش دهید به کارخانه‌ها و با مسؤولیت و نظارت اشخاص وارد به کار، اقدام کنید، طبعاً نتیجه، ارزان‌تر و بهتر خواهد بود. اما از حالا به این چند نکته توجه کنید که: ۱- دستگیره‌ها، جدا ناشدنی و، غیرشکستنی باشد. ۲- ساختمان ظروف، ساده و بدون زاویه‌های حادِ ناسازگار برای نظافت، باشد. ۳- کاسه و بشقاب و، سایر ظروف، دارای لبه‌ی تاخورده نباشند که کثافت، در زیر آن می‌ماند و، پاک نمی‌شود؛ و حتی شستن آن، موجب ناتمیزتر شدنِ هم خود ظرف، و هم سایر ظروف می‌گردد.

دعا گوی سعادت روزافزون همه: برادران: احمد

۶۹/۱۱/۲۲